

## از تاریخ واژه‌ها

### گارنیک آساطوریان

(کرسی ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان، مرکز ایران‌شناسی در قفقاز)

#### ۱. یکی از قدیم‌ترین نام‌های هندو-اروپایی اسپ در زبان‌های ایرانی

در زبان هندواروپاییان کهن، نام بنیادین «اسپ»، بدون تمییز جنس، \*ekuos بوده است<sup>۱</sup> که آثار بسیاری تقریباً در همه زبان‌های هندواروپایی بر جای نهاده است. برای مثال، در سنسکریت -asva، در اوستا -aspa، در متون سنگ‌نشته‌های هخامنشی -asa، در یونانی -ἵππος، در لاتینی -equus. واژه ēš «خر» در ارمنی احتمالاً باز به این ریشه بر می‌گردد. (LAMBERTIERE, pp. 262-66)

اهمیت اسپ، به مثابه یکی از حیوانات اصلی پرستشی هندواروپاییان، به وسعت کاربرد واژه مذکور در زبان‌های این خانواده افزوده است. زبان‌های ایرانی نیز، طی دوره‌های تحول، منحصرأ شکل‌های مشتق از \*ekuos هندواروپایی را برگزیده‌اند (مثلاً، واژه‌های اوستایی و فارسی باستان که در بالا آورده شد، در سغدی -asp، فارسی میانه -asp، وخی -yaš، آسی -jaes). تا به حال، هیچ نام دیگری برای اسپ در زبان‌های

ایرانی دیده نشده است (واژه «مادیان» برای جفت مؤنث اسپ-درگردی -mih'tn- جنبه ثانوی دارد و از \*mādkiyān پدید آمده است). مع الوصف، این معنی دال بر آن نیست که واژه دیگری برای اسپ در زبان‌های ایرانی نبوده است. تجربه نشان می‌دهد که پدیده‌های زبانی هرگز بی‌اثر محو نمی‌شوند و، در بسیاری از موارد، بازمانده‌های عناصر کهن، از لابه‌لای قشرهای ضخیم تاریخی زبان، نمایان می‌گردند و این غالباً در گویش‌های حاشیه‌ای، به‌خصوص در ساخت‌های مرکب و محجّر، که کمتر دست‌خوش تأثیر گذشت زمان واقع می‌شوند و کاربرد نادر دارند، دیده می‌شود. اصولاً نه تنها پدیده‌های زبانی بلکه بسیاری از عناصر باستانی دینی و فرهنگی که از بین رفته

(۱) در مرحله‌های بعدی تحول زبان‌های هندواروپایی، با اضافه مصوت ā به آخر این کلمه، شکل مؤنث \*ēkuā برای نامیدن «مادیان» پدید آمده است.

معنی «اسپ، توسن» داشته است. الکساندر خوچکو تمام کلمه را *cheval* ترجمه می‌کند. آکادمیسین هراچیا آچاریان، دانشمند ارمنی، به پیروی از استاد فردیناند یوستی، *-zi* را وام‌واژه‌ای از زبان ارمنی به شمار می‌آورد (ibid).

نگارنده نیز، سال‌ها پیش، با در نظر گرفتن تحول قانون صوتی ارمنی *-z < -zd*، از همین نظر پشتیبانی کرده است (ASATRIAN 1991, p. 244). لیکن، به رغم معتبر بودن تحول صوتی مذکور، این نظر از همان اول مشکوک می‌نمود؛ زیرا *dēlazī* در چنان گویشی دیده شده که با زبان ارمنی هرگز رابطه‌ای نداشته است. به علاوه، گویش‌های کُردی شمالی (کرمانجی)، که خواه از نظر لغوی خواه از نظر صوتی تحت تأثیر درخور توجه زبان ارمنی قرار دارند، فاقد این واژه‌اند. اصولاً همه لهجه‌های کُردی فقط یک نم برای اسپ (*-asp*) و یک نام برای مادیان (*-mih'in*) دارند (درباره «اسپ» و واژه‌های مربوط به آن در گویش‌های کُردی *← pp.* Jusri 1878, 8-11). پس *-zi* نمی‌تواند وام‌واژه‌ای از ارمنی باشد و آن، در عین حال، با هیچ‌یک از زبان‌های مجاور خویشاوندی ندارد. لذا باید واژه ایرانی اصیلی برای اسپ وجود داشته باشد که در ترکیب محجر *dēlazī* به ما رسیده است. حال برای توجیه این کلمه و کشف ریشه آن باید دید که آیا در زبان هندواروپایی نام دیگری به جز *\*ēkuos* برای اسپ وجود داشته است یا نه. در واقع، در زبان حماسی (Poetic language) هندواروپایی نام دیگری هم برای اسپ وجود داشته است که به ریشه *\*ghei* با معانی اولیه «راندن، تکان دادن، پرتاب کردن» برمی‌گردد (Pokorny, p. 424) و تنها در زبان ودایی و ارمنی شاهد دارد. در نوشته‌های

تصور می‌شوند، در اغلب موارد، در نقاط مرزی و حاشیه‌ای پیدا می‌شوند. درباره واژه اسپ نیز، چنان که ذیلاً نشان داده خواهد شد، هنوز وقت نتیجه‌گیری نهایی فرا نرسیده است.

در یک ساخت لغوی مرکب، که تصادفاً در قرن ۱۹ الکساندر خوچکو، خاورشناس روس، آن را ثبت کرده (Chodzko, p. 301)، احتمالاً بازمانده یک واژه کهن دیگر را می‌توان باز شناخت. صحبت از کلمه *dēlazī* به معنی «اسپ» است که خوچکو از زبان کُردان ایل ریشوند، که در آن زمان در نواحی بین الموت و قزوین می‌زیسته‌اند (p.96, LERCH)، آورده است. تا کنون، هیچ اثری از این واژه در گویش‌های کُردی دیده نشده است و، به احتمال قوی، هنگام ثبت نیز، در زبان ایل ریشوند، از واژه‌های کهن (archaic) شمرده می‌شده و کاربرد آن محدود بوده است. بدیهی است که همه نقل‌قول‌های مربوط به این واژه در نوشته‌های ایران‌شناسی به مقاله مذکور خوچکو برمی‌گردد (مثلاً 199, p.199 Jaba-Justi, 1879؛ 11, p.11 Jusri 1878؛ 152, p.152 ACHARIAN 1977). واژه *dēlazī* بدون تردید ساخت مرکبی است از *dēl(a)* به معنی «ماده» و *-zi*؛ جزء اول در ترکیب با نام‌های حیوانات، مفهوم مادگی را می‌رساند: *dēla-šēr* «ماده‌شیر»، *dēla-gur* «ماده‌گور»، *dēla-sa* «ماده‌سگ»، *dēla-barāz* «ماده‌گراز» و جز آن. این واژه از ریشه هندواروپایی *(i)-dhē* «مکیدن، با پستان تغذیه نمودن» پدید آمده است. *(←)* اوستایی *daēnu-* «ماده حیوان چهارپا»، سنسکریت *dhēnu-* و *dhēnā-* «گاو»، پهلوی *dāyak* «دایه»، ارمنی *dal* «فراورده‌ای از شیر» و *dicē'ik* «کودک شیرخوار» و جز آن

بنابراین، جزء دوم ترکیب *dēlazī*، یعنی *-zi*،

در خاطرهٔ مردم می‌مانند — در بیشتر موارد، البته تحت عناوین بزرگان و خدایان آیین نو (مثلاً) — و هم، فریدون). گاهی نیز پیکرهای دینی گذشته در نام‌های اجسام آسمانی، ستارگان، پدیده‌های طبیعی جلوه می‌نمایند. به عبارت دیگر، آثار همهٔ آن دوره‌های فکری و عقیدتی که جامعه طی تاریخ می‌گذراند در زبان آن جامعه باقی می‌ماند. از این نظر، باید گفت که زبان منبعی است پرارزش برای بازسازی تاریخ جهان‌بینی اقوام.

چنان که می‌دانیم، یکی از عناصر مهم جهان‌بینی ایران پیش از اسلام پرستش خورشید و نور آسمانی بوده است که بنا به داده‌های اوستا در پیکرهای اهورامزدا و میترا جلوه می‌نموده است. در دین ودایی، خورشید و نور آسمانی منحصر به میترا بوده است (گاهی نیز متعلق به سوریا و ویشنو). اهورامزدا در هندوستان شناخته نبوده است.

از میان اقوام ایرانی دورهٔ میانه، آثار پرستش اهورامزدا در زبان سکاهای ختن دیده می‌شود (قس ختنی *urmaysdā* «خورشید» > *\*ahura-mazda*). برخی از مردم پامیر و هندوکش هنوز هم خورشید را *اهورامزدا* می‌خوانند؛ مثلاً در اشکاشمی *rémuzd*، سنگلیچی *ormōzd* و غیره.

یگانگی خورشید با اهورامزدا، به خلاف رابطهٔ میترا با خورشید، جنبهٔ خاص زردشتی دارد؛ زیرا میترا یکی از ایزدان مهم دین هندوآریاییان بوده است و حال آن که، در آیین زردشت، پایگاه فروتری دارد. از این بابت نیز این همانی خورشید و میترا رواج بیشتری در زبان‌های ایرانی دارد: افغانی *mir*، *myēr*، منجانی *miro*، ییدگا *mīra*، فارسی مهر و جز آن. بدون تردید، اقوامی که خورشید را با

هندواروپا شناسی، این کلمه یکی از چهار واژهٔ مشترک (Isogloss) ارمنی-ودایی به شمار می‌رود (Schmitt, p. 259). شکل ارمنی *ji* از *\*ghēios* و هندی ودایی *háya-* (در ترکیب، *asva-haya-*) از *\*ghēios* به وجود آمده است. با توجه به قانون صوتی هندواروپایی *\*ǵh* > هندی */h-* ایرانی *z-* (قس هندواروپایی *\*ghesto-* «دست» > هندی *hasta-*، اوستایی *zasta-* و جز آن، *Asatrian* ← *Livshirs*, pp. 92-93, § X V) نظیر این واژه را در ایرانی باستان می‌توان *\*zaya-* بازسازی کرد که نیای واقعی *-zā-* گردی است (با تحول صوتی *-aya-* > *-ē-* و *-ē-* > *-ā-* در آخر کلمه که برای گردی بسیار طبیعی است).

بدین سان، یکی از کهن‌ترین نمونه‌های میراث لغوی هندواروپایی، که تا به حال منحصر به هندی و ارمنی بود، در ایرانی نیز اظهار وجود می‌کند. پس، ایرانیان باستان، برای نامیدن اسپ، دو واژه به‌کار می‌بردند: *\*aspa-* و *\*zaya-* — اولی در زبان معمولی، دومی یقیناً در زبان حماسی و فولکلور که کاربرد محدودی داشته است.

## ۲. اهورامزدا در درسیم

عقاید دینی، به‌ویژه بینش‌های اولیهٔ پرستشی و جهان‌شناختی، به عمقی‌ترین قشرهای تفکر انسانی تعلق دارند. این عناصر عقیدتی هرگز تماماً از ذهن محو نمی‌شوند، حتی اگر جامعه دین دیگری بپذیرد و به دستگاه عقیدتی دیگری روی آورد. عناصر اولیهٔ پرستشی همواره، به مثابهٔ زیرساخت دین یا مسلک عقیدتی جدید، جلوه‌گر می‌شوند. پیکرهای پرستشی دین قدیم، با کسب خصایص جدید و مطابقت با جهان‌بینی نو، غالباً

صوتی زبان زازایی، به صورت باستانی -mazda، باز می‌گردد. از نظر قوانین معنایی نیز، تحوّل مفهوم «نور صبحگاهی، نور» به «فردا» کاملاً طبیعی است.

اگر سؤال شود که چرا واژه masta به معنی «فردا» به کار می‌رود و واژه خورشید به کار نمی‌رود، جواب این است که برای خورشید، در زبان زازایی، واژه tav به کار می‌رود که مقتبس از کُردی است. در هر حال، masta معنی «نور» را نیز دارد و این برای توجیه وجه تسمیه مذکور کافی است.

بنابراین، نام ارشد خدایان دوره زردشتی ایران، یعنی مزدا به معنی «سازنده، عطاکننده حکمت، فکر» در نزد زازاها معنی «نور» گرفته که بدون شک از خورشید می‌آید.

وجود واژه masta در درسیم یگانه شاهد مستقیم پرستش دیرینه اهورامزدا در سراسر قلمرو زبان‌های غربی ایرانی است.

نام اهورامزدا می‌خوانند در قدیم از پیروان آیین زردشت بوده‌اند.

در زبان‌های ایرانی غربی، برای نامیدن خورشید اصولاً واژه‌هایی از ستاک هتروکلیتیکی (heteroclitic) \*bwar-/\*hwan- رواج دارند؛ مثلاً فارسی خورشید، خور و جز آن و یا از ریشه \*tap-، مثلاً فارسی آفتاب، کُردی tav و جز آن.

قوم ایرانی غربی که اثر پرستش اهورامزدا را در نام خورشید حفظ کرده است قوم زازا یا دملی است که اکنون در استان درسیم (Dersim) یا تونجلی (Tunceli) در ترکیه سکنی دارد. زازاها از بازماندگان دیلمیان قدیم‌اند که در قرن‌های ۱۰-۱۱ میلادی از نواحی جنوبی دریای خزر به نقاط مذکور مهاجرت کرده‌اند (برای تفصیل ← ASATRIAN, 1995). در زبان زازاها، واژه masta (با گونه‌های گویشی mayšta: masti, mašta, mašti) به معنی «فردا، بامداد، نور صبحگاهی» به کار می‌رود. جای هیچ تردیدی نیست که واژه masta، بنا به قوانین

## منابع

وهمن، فریدون، «حضور ایران در اسلام»، مجله ایران‌شناسی، سال نهم، ص ۹۷-۱۱۶.

- ACHARIAN M., *Mayeren armatakan lararan*. Vol. 3. Yerevan 1977;  
ASATRIAN, G., *Kontakty armyanskogo s novoiranskimi yazykami*. Yerevan 1991;  
ASATRIAN, G., "Dimili: People and Language", *Elr.*, Vol. VII/4, pp. 405-411;  
ASATRIAN, G., Livshits V., "Origine du système consonantique de la langue kurde", *Acta Kurdica*, Vol. 1(1994), pp. 81-108;  
Chodzko, A., "Études philologiques sur la langue kurde (dialecte de Soléimanié)", *JA*. g (1857), pp. 297-356;  
Jaba, A., Justí F., *Dictionnaire kurde- français*. SPd, 1879;  
Justí, F., *Les noms d'animaux en kurde*, Paris 1878;  
LAMBERTIERI, Ch., *Armeniaca I. VIII: Etudes lexicales*, BSL, t. 73/1, pp. 243-285;  
LERCH, P., *Issledovaniya ob iranskix i ix predkax severnyx xaldeyax* Kn. 1. SPB, 1856;  
Pokorny, J., *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*. lief. 5, Bern 1951;  
SCHMITT, R., *Dichtung und Dichtersprache in indogermanischer Zeit*. Wiesbaden 1967.